



جامعه‌شناسی در ایران

گفت‌وگو با آقای دکتر تقی آزاد ارمکی

● مریم منیری

● با سلام و تشکر از این که دعوت ما را برای شرکت در این مصاحبه پذیرفتید. هدف از این مصاحبه، آشنا شدن مخاطبان مجله (عمدتاً دبیران علوم اجتماعی سراسر کشور) با آخرین وضعیت علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی در جهان و ایران است. اگر اجازه بدهید، مصاحبه را با این سؤال کلی آغاز کنیم که اصولاً جوامع امروز جهان و از جمله جامعه‌ی ایرانی چه نیازی به علم جامعه‌شناسی دارند؟

- ممنون از دعوت شما برای این بحث و گفت‌وگو. امیدوارم در ظرف زمانی که در اختیار داریم بتوانیم، برخی از زوایای جامعه‌شناسی در ایران را مورد بحث قرار دهیم. در پاسخ به سؤالتان، با این حرف که بسیاری از جامعه‌شناسان معاصر می‌گویند و جامعه‌شناسان کلاسیک هم به طور ضمنی آن را باور داشتند شروع می‌کنیم که: جامعه‌شناسی علم مدرن است. وقتی شما جامعه‌ی مدرن دارید و در متن جامعه‌ی مدرن زندگی می‌کنید، به معارفی نیاز دارید که به شما کمک کنند، بر شرایط و با شرایط زیست کنید. با فرض این که آن چه به عنوان جامعه می‌شناسیم، پدیده‌ی جدیدی است، علم آن هم باید علم خاصی باشد. پس جامعه‌شناسی می‌تواند معرفتی تلقی بشود برای فهم جهان مدرن و با جهان مدرن بودن و در جهان مدرن زیستن.

روشن است که اگر ما در جامعه‌ی مدرن زندگی می‌کنیم، به معرفت جدیدی هم نیاز داریم که زیست ما را راحت‌تر سامان دهد. البته در این رابطه برخی مناقشات عمده و اساسی نیز وجود دارند. اولین مناقشه در ارتباط با دو گروه است که یکی به جامعه‌ی مدرن اعتقاد ندارد و دیگری قائل به معرفت جدیدی به نام جامعه‌شناسی نیست. فرضشان بر این است که جامعه‌شناسی، معرفتی کلاسیک، سنتی و قدیمی است و بین جامعه‌شناسی، اندیشه‌ی اجتماعی و فلسفه‌ی اجتماعی تمایزی نیست. گروه اول اعتقاد دارند که فرقی بین امروز و دیروز جهان نیست و جهان امروز از جهان دیروز چندان ممتاز نیست. همان معرفت قدیمی دیروز می‌تواند امروز هم به ما کمک کند، زیرا چیزی تغییر نکرده است. این دو نوع مناقشه از دو نگاه متفاوت در مورد جامعه‌شناسی و جامعه‌ی جدید وجود دارد که من هر دو را قبول ندارم و فرض‌های صادقی نیستند. نه جامعه‌ی امروز مثل جامعه‌ی قدیم است و نه جامعه‌شناسی مثل فلسفه‌ی اجتماعی.

● به نظر شما شاخص‌های ارزیابی عملکرد جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان در یک جامعه کدام‌اند؟
- اولین شاخصی که داریم خود جامعه‌شناسان هستند. یعنی معیاری که جامعه‌شناسان از جامعه‌شناسی ارائه می‌دهند، معیار و شاخصی اساسی است. همان‌طور که در دنیای غرب می‌بینیم

اشاره

دکتر تقی آزادارمکی متولد ۱۳۳۶
ارمک کاشان است. ایشان پس از پایان تحصیلات متوسطه در تهران در سال ۱۳۵۴ در رشته‌ی تعاون و سپس جامعه‌شناسی دانشگاه تهران پذیرفته شد. در سال ۱۳۶۰ در اولین دوره‌ی پذیرش دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس در رشته جامعه‌شناسی مشغول به تحصیل شد و در سال ۱۳۶۴ به عنوان اولین فارغ‌التحصیل این دانشکده، دوره‌ی کارشناسی ارشد خود را با راهنمایی دکتر غلامعباس توسلی به پایان رساند و از همان سال به عضویت در هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران درآمد. در سال ۱۳۶۷ به عنوان بورسیه‌ی دانشگاه تهران به دانشگاه «مریلند» آمریکا رفت و در سال ۱۳۷۱ رساله‌ی دکترای خود را (با گرایش اصلی به جامعه‌شناسی نظری و گرایش فرعی جامعه‌شناسی توسعه) زبرنظر «جرج ریتزر» جامعه‌شناس معروف آمریکایی به پایان رساند. دکتر آزادارمکی از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵ رئیس مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما بود و از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۶ به عنوان مدیر گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس به تدریس در مقاطع فوق لیسانس و دکتری پرداخت. برخی از تالیفات دکتر آزاد عبارتند از: بنیان‌های جامعه‌شناسی، نظریه‌های جامعه‌شناسی، نظریه‌های جامعه‌شناسی، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از فارابی تا ابن‌خلدون، جامعه‌شناسی ابن‌خلدون، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از خواجه‌نصیر تا ابن‌خلدون، اندیشه‌نوسازی در ایران، جامعه‌شناسی پست‌مدرن، نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی در ایران، و مدرنیته ایرانی: روشنفکران و پارادایم فکری عقب‌ماندگی در ایران.

با توجه به تخصص آقای دکتر آزاد در حوزه‌ی جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی، بر آن شدیم تا آخرین وضعیت جامعه‌شناسی در ایران و جهان را موضوع گفت‌وگو با ایشان قرار دهیم.

که اولین داوران جامعه‌شناسی در بحران، خود جامعه‌شناسان هستند و من فکر می‌کنم، این اتفاق خوبی است و از آن دفاع می‌کنم. به جای این‌که ما به دنبال معیارها و شاخص‌های خارج از معرفت جامعه‌شناسی بگردیم، بهتر است که به درون جامعه‌شناسی برویم و ببینیم که جامعه‌شناسان در مورد جامعه‌شناسی چگونه داور می‌کنند. به جای انتظار از سیاست‌مداران، فیلسوفان، مدیران و برنامه‌ریزان اجتماعی برای داور، به خود جامعه‌شناسان توجه کنیم. این جاست که بحثی تحت عنوان «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» مطرح می‌شود. یعنی مطالعه‌ی جامعه‌شناسانه‌ی جامعه‌شناسی، نه مطالعه‌ی فیلسوفانه‌ی جامعه‌شناسی، و برخورد سیاسی و مبتنی بر ایدئولوژی با جامعه‌شناسی.

نگاه جامعه‌شناسانه، یعنی بررسی تناسب بین جامعه‌شناسی با ساختارهای اجتماعی. یعنی این‌که بالاخره کدام جامعه‌شناسی با کدام ساختار اجتماعی می‌تواند تناسب داشته باشد. دقیقاً همان صحبتی که اول بحث کردم و گفتم، جامعه‌شناسی با جامعه‌ی مدرن تناسب دارد. خوب اگر ما نخواهیم جامعه‌ی مدرن را تشکیل دهیم، آن وقت طبیعی است که جامعه‌شناسی هم نمی‌تواند کمکی کند. جامعه‌شناسی می‌شود یک اندیشه و یک حوزه‌ی کاملاً منتقدانه و مزاحم؛ مزاحم دولت‌ها، گروه‌های سیاسی و صاحبان قدرت. و اگر ما بخواهیم جامعه‌ی مدرن را خوب مدیریت کنیم، اولین کسانی که می‌توانند به ما کمک کنند، جامعه‌شناسان خواهند بود و جامعه‌شناسی. پس رابطه‌ی جامعه‌شناسی و ساختارها چنین است که کدام ساختارها با کدام جامعه‌شناسی و چه نوع جامعه‌شناسی تناسب دارد. پس معیار اول این است که جامعه‌شناسان می‌پرسند: آیا جامعه‌شناسی توانسته است در ساختارها نفوذ کند و بر ساختارها اثر بگذارد یا خیر؟ چگونه توانسته و کجاها نتوانسته است تأثیر بگذارد؟

بحث دیگر این است که ما در نظام مدیریتی بخش‌هایی داریم که به تصمیم‌گیری درباره‌ی حیات اجتماعی و مسائل اجتماعی می‌پردازند؛ از جمله بحث رسیدگی به گروه‌های به حاشیه رفته و سامان دادن آن‌ها. مسلماً در این‌جا جامعه‌شناسان هستند که نقش عمده و اساسی را در کمک‌رسانی دارند، چون یکی از دامنه‌ها و دایره‌های تحقیق آن‌هاست. پس وقتی که به نظام‌های اداری جامعه و چارچوبی که برای این نوع مدیریت تعریف شده است، نگاه می‌کنیم باید حضور جامعه‌شناسی را حس کرد. اگر در این‌جا جامعه‌شناسان قرار گرفته باشند، این نشان می‌دهد که در این جامعه، جامعه‌شناسی وجود دارد.

شاخص دوم این است که ببینیم، در نظام اداری چه تناسبی بین مشاغل و وظایف از یک سو، و معارف و توانایی‌ها از سوی دیگر وجود دارد. آیا کارهایی که دارد انجام می‌شود، با تخصص‌ها و معارفی که وجود دارند متناسب است یا نه؟ اگر متناسب نیست، باید به جامعه‌شناسی نگاه کرد که می‌تواند یک معیار باشد. اگر میزان تولیدات و محصولات این علم در جامعه بالاست و مقاله، کنفرانس، کتاب، سمینار، گفت‌وگو و حرف و نقد بسیار زیاد است، معلوم می‌شود که این علم کارآمد است و عمل می‌کند. اگر دانشجوی تربیت می‌کند و مجلات متعددی در حوزه‌ی آن علم چاپ می‌شوند که خوانندگان را به خود جلب می‌کنند، پس آن علم کارایی دارد. اگر کتابی به چاپ بیست می‌رسد و یا حداقل به چاپ دوم می‌رسد و مناقشه‌های عمده‌ی جامعه‌شناسی جامعه‌ی ایرانی را دنبال می‌کند، نشان‌دهنده‌ی کارا بودن این علم است.

در حال حاضر در جامعه‌ی ما، با همه‌ی ناهمواری‌هایی که در حوزه‌ی جامعه‌شناسی وجود دارد، می‌بینیم که اساساً تولیدات بسیار زیادی دارند. کتاب می‌نویسند، پژوهش می‌کنند، سر کلاس دانشگاه می‌روند، کار اداری و اجرایی و مشاوره‌ای می‌کنند و به نقد هم می‌پردازند. همه‌ی این‌ها شاخص‌های اساسی و عمده‌ی پویا بودن این علم هستند.

● پس به نظر شما تنها نظر به سازی و نظریه‌پردازی نشان‌دهنده‌ی عملکرد جامعه‌شناسی در جامعه نیست؟
- آن هم هست. مثلاً مجلات علوم اجتماعی به هر دلیلی که منتشر شوند، ارزشمندند. بعضی‌ها تعبیر مجلات ارتقایی را در مورد آن‌ها به کار می‌برند. اما ارتقا هم برای حوزه‌ی علم



جامعه‌شناسی یک کارکرد است و افراد برای ارتقا مجبورند، مقاله بنویسند و اصول، قواعد و به اصطلاح ضوابطی را رعایت کنند. به علاوه، ابتدا این مقالات داوری می‌شوند و سپس بعضی مقالات چاپ می‌شوند و تعدادی هم چاپ نمی‌شوند.

بحث دیگر، بحث اجتماعات جامعه‌شناسان است که مثلاً برای انتخابات یک انجمن، یا سمیناری در یک انجمن، خیلی از جامعه‌شناسان جمع می‌شوند، وقت می‌گذارند و از راه دور می‌آیند. برای توسعه و بقای جامعه‌شناسی همه‌ی این موارد بسیار با اهمیت هستند.

● آقای دکتر، به نظر شما جامعه‌شناسی در دنیای امروز به کدام سو حرکت می‌کند؟ به عبارت دیگر، مناظره‌های اصلی در حال حاضر در میان کدام مکاتب یا دیدگاه‌های نظری و بر سر چه موضوعاتی در جریان است؟ آیا می‌توان از پارادایم مسلط در جامعه‌شناسی امروز در جهان صحبت کرد یا باید از پارادایم‌های موازی گفت؟

- من چون شاگرد «جرج ریتزر» بوده‌ام، حداقل به این نکته که او گفته است، وفادار هستم که جامعه‌شناسی دانشی چند پارادایمی است و جامعه‌شناسی نمی‌تواند با یک پارادایم زیست کند. در درون جامعه‌شناسی، ما پارادایم‌های متعدد هم عرض داریم که اقوال متفاوت هستند. «جرج ریتزر» از سه پارادایم بحث می‌کند. پس در حقیقت می‌توان گفت که جامعه‌شناسی یک معرفت چندگفتمانی است؛ چند پارادایمی و چندبینشی، و چندرویکردی و چندسنتی است. حسن جامعه‌شناسی هم این است که تعابیر پارادایم‌های متفاوت را هم زمان دارد. تاریخی نیست که مثلاً در فلان تاریخ فلان پارادایم بوده و از بین رفته و پارادایم دیگری شروع شده است. مثلاً هنوز در جامعه‌شناسی، مارکسیسم یک پارادایم قدرتمند است، با این که نظام کمونیستی از بین رفته است. جامعه‌شناسی علم چندپارادایمی است و جامعه‌شناس اگر بخواهد کار کند، نمی‌تواند نسبت به این حوزه‌های پارادایمی خنثا باشد و به طور کلی مبهم حرف بزند. بسیاری از جامعه‌شناسان در ایران و جهان، مبهم و دایرةالمعارفی بحث می‌کنند و به یک سنت جامعه‌شناختی تعلق ندارند. جامعه‌شناس برای این که بتواند مؤثر واقع شود، چاره‌ای ندارد جز این که به یکی از سنت‌ها و پارادایم‌های موجود تعلق داشته باشد و براساس آن بیندیشد. اگر غیر از این باشد، از چند حالت خارج نیست: یا کار لفاظی می‌کند و فرهنگ ارائه می‌دهد، یا دچار شارلاتانیزم شده است، یا در حد یک مهندسی اجتماعی یا کارشناسی مهندسی عمل می‌کند، و با تکنیک‌هایی را برای کار دیگری مورد استفاده قرار می‌دهد و دیگر جامعه‌شناس نیست. جامعه‌شناس بودن کسی به این برمی‌گردد که چه قدر و براساس چه سنتی توانسته است، چه نوع سؤالاتی و چه نوع مناقشاتی را مطرح کند و مورد بحث قرار دهد و مناقشات دیگری را تولید کند.

نکته‌ی سوم این است که آیا در جامعه‌شناسی مناقشات عمده وجود دارد یا ندارد؟ آیا اساساً جامعه‌شناسی علم مناقشه‌دار، مناقشه‌ساز و مناقشه‌پردازی هست یا نه؟ من اعتقاد دارم، جامعه‌شناسی اگر علم مطالعه‌ی مناقشه‌های عمده جامعه نباشد، اصلاً به درد نمی‌خورد. جامعه‌شناسی علم مناقشه‌دار، مناقشه‌ساز و مناقشه‌پرداز است. یکی از اصلی‌ترین مناقشه‌هایی که جامعه‌ی مدرن دارد، خود مدرنیت است. مسائل و مشکلات جامعه‌ی مدرن، نتایج خواسته یا ناخواسته‌ی مدرن بودن است که مناقشه‌ای بنیادی است. جامعه‌شناسان این مناقشه را می‌شناسند و آن را توضیح داده‌اند و تبیین کرده‌اند. مثلاً مارکس جامعه‌ی سرمایه‌داری را یک جامعه‌ی مدرن می‌شناسد. سرمایه‌داری برای جامعه‌ی مدرن درسرها و مشکلاتی را ایجاد کرده است. مارکس به عنوان یک جامعه‌شناس شروع کرد به بحث در باب این مناقشه و توضیح دادن و عمیق کردن این مناقشه. اعتبار و منزلت مارکس هم به خاطر عمیق کردن این مناقشه است. از درون بحث «سرمایه‌داری و جهان مدرن او»، مفاهیم متعدد و متکثری مانند فیتیشیسم، کالایی شدن یا بیگانگی اجتماعی در می‌آید که نهایتاً به انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم می‌رسد. اگر مارکس این کار را نمی‌کرد، به نظر من هیچ چیز نگفته بود. از این به بعد مارکس جامعه‌شناس می‌شود.

در سال اول متوسطه باید تعاریف حداقلی از جامعه، فرهنگ و مفاهیم اساسی به دانش آموز ارائه داد تا براساس آن‌ها منابع و زندگی پیرامونی خود را توضیح دهد

در مورد ویر هم همین طور است. ویر معتقد است، به دلایلی جهان مدرنی تولید شده و چنین ساختاری پیدا کرده است. از این جا به بعد، اتفاقاً مشکل جامعه مدرن شروع می شود. او طبیعت این مدرنیته را به چالش می کشد و از این جاست که ویر جامعه شناس می شود. به جامعه شناسان معاصر برگردیم. فوکو، هابرماس و گیدنز نیز همه این گونه بوده اند. پس جامعه شناسی علم کشف مناقشه ها و علم بررسی، اشاعه و تکثیر مناقشه هاست. از همه مهم تر که من به آن بسیار علاقه مند، این است که جامعه شناسی علم تعمیق بخشیدن به مناقشه هاست و آن‌ها را مهم و فیلسوفانه می کند. در واقع، جامعه شناس نقشی فیلسوفانه را ایفا می کند، وگرنه ارائه ی یک سلسله آمار در مورد کودکان خیابانی و... مهم نیست و از هر کسی برمی آید.

مناقشه ی دومی که در جامعه شناسی وجود دارد و جامعه شناسان ایرانی باید به آن توجه کنند- و جامعه شناسی دنیا به آن خیلی توجه کرده- رابطه ی قدرت و جامعه است. اساساً رابطه امری اجتماعی و سیاسی است که جامعه شناسان بسیاری روی آن کار کرده اند. هم سنت وبری و هم سنت مارکسی به آن پرداخته و نهایتاً ادبیات انتقادی به وجود آمده است. مثلاً جامعه شناسی مارکسی شده، نظریه انتقادی را پذیرفته و بعد هم نهایتاً وارد حوزه های فمینیسم، پست مدرنیسم، پست استراکچرالیزم و بحثی تحت عنوان نظریه ی فرهنگی و مطالعات فرهنگی شده است. این‌ها عرصه های هستند که رابطه ی بین امر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، قدرت و فرهنگ، قدرت و جامعه، و مناسبات بین این‌ها را مورد بحث قرار می دهند.

البته یک سلسله مناقشات کلاسیک هم وجود دارند که نام گذاری هم شده اند؛ مثل: رابطه ی فرد و جامعه، کارگزار و ساختار، فرهنگ و اقتصاد، بحث اقتدار، بحث آینده ی جامعه، و بحث جنسیت. این‌ها هم مناقشه های دیگری هستند که به نظر من مناقشه های سطح دوم محسوب می شوند. این که بعضی از جامعه شناسان، محققان، استادان دانشگاه، دانشجویان و خوانندگان کتاب‌ها، مثلاً وقتی با مقوله ای با عنوان جنسیت روبه رو می شوند، آن را نمی فهمند، به این دلیل است که آن‌ها، مناقشه ی بنیادی تری را که این مقوله را نمایندگی می کند، نفهمیده اند.

علاوه بر این‌ها، یک سلسله مناقشه های دست سوم هم در جامعه شناسی وجود دارند که برخی ساختگی هستند و برخی ساختگی نیستند؛ مثل مناقشه بین کارهای کمی و کیفی در جامعه شناسی که بیرون از جامعه شناسی آن را تولید کرده اند. جامعه شناس، جامعه شناس است. یا کار کمی می کند یا کار کیفی. تقسیم کردن جامعه شناسان به جامعه شناسان «کمی گرا» و جامعه شناسان «کیفی گرا» و ایجاد بحث و جدل بین این دو گروه، ساختگی و بازاری است. به نظر من، جامعه شناس کسی است که معرفتی دارد، به یک سنت و تجربه ی نظری معتقد است، یک تجربه ی عملی دارد و آنچه می گوید، جامعه شناسی است؛ خواه درون گفته اش داده وجود داشته باشد، یا وجود نداشته باشد. می گویند، اگر کسی می خواهد داوری کند، باید با ابزارهایی که دارد، کیفی گرایانه یا کمی گرایانه، اطلاعات تحلیل‌ها را استخراج کند و بگوید، این اطلاعات بیشتر مبتنی بر داده های کمی است یا کیفی. به نظر من این مناقشه ای ساختگی است.

● برخلاف جامعه شناسان کلاسیک که بر مرزبندی دقیق بین جامعه شناسی و سایر علوم اجتماعی اصرار می ورزیدند، تحلیل گران معاصر دیگر ضرورت و فضیلتی برای مرزبندی های قاطع بین رشته های متفاوت علوم اجتماعی قائل نیستند و به کارهای بین رشته ای روی آورده اند. به نظر شما علل و پیامدهای چنین روندی کدام اند؟

- به تعبیری، این صحبت درست است و به تعبیر دیگر درست نیست. جامعه شناسی در دنیا وقتی جامعه شناسی است که پایه و اساس خودش را داشته باشد. از ویر و مارکس و دورکیم شروع شده است و هنوز سنت‌ها، سنت‌های حاکمی هستند. تمایزی بین جامعه شناسی، روان شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی وجود دارد که هم چنان پابرجاست. جامعه شناسی تا زمانی که حد و مرزهایش با معارف دیگر را حفظ کند، جامعه شناسی می ماند و این حد و مرزها باید حفظ شوند تا جامعه شناسی بماند.

آموزش علوم اجتماعی در سطح آموزش و پرورش برای ایجاد علاقه‌ی نظری و ادامه تحصیل در این رشته، و در سطح دوم، آموزش علوم اجتماعی به منظور کسب مهارت‌های اجتماعی برای زیست بهتر لازم است

اما تعبیر دیگری در مورد علوم بین رشته‌ای وجود دارد. ما مناقشاتی داریم که خود جامعه‌شناسان هم گفته‌اند، بیش از این که از «نظریه‌های جامعه‌شناسانه» سخن بگویند، از «نظریه‌ی اجتماعی» سخن می‌گویند. از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد، شاید بعد از مرگ پارسونز و برخی جامعه‌شناسان سخت‌گیر، بعضی از جامعه‌شناسان سعی کردند، بین سنت‌های درون جامعه‌شناسی پیوستگی به وجود آورند و این جدا شدن جامعه‌شناسی از اقتصاد، سیاست، فلسفه و فرهنگ را قدری ترمیم کنند. از بحث دیگری به نام نظریه‌ی اجتماعی حرف زدند و حوزه‌های دیگری از جامعه‌شناسی را هم در نظر گرفتند. به این موضوع، دو بحث بسیار کمک کرده‌اند: یکی سنت انتقادی که به گونه‌ای تلفیق بین جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی، سیاست و فرهنگ است، و دیگری این که جامعه‌شناسی را براساس سنت‌ها تعریف کردند، نه براساس نظریه‌ها. در تعریف براساس نظریه‌ها، شما تعداد بیشتری نظریه دارید تا تعریف براساس سنت‌ها.

حضور و اثرآفرینی مکتب فرانکفورت و نظریه‌ی انتقادی از یک سو، و طرح عنوان سنت‌های جامعه‌شناسی و پارادایم‌ها به جای نظریه‌های جامعه‌شناسی از سوی دیگر، کمک کرده است، جامعه‌شناسی پیرامون خودش را ببیند. داعیه‌ی مطالعات بین رشته‌ای این بود که من حوزه‌های ندیده را می‌خواهم ببینم و یا هم اکنون می‌گوید: من حوزه‌های دیده شده را بیشتر و وسیع‌تر می‌خواهم ببینم. این، دو رویکرد متفاوت است نسبت به مطالعات فرهنگی که من رویکرد اول را رویکرد جایز و درستی می‌دانم. جاهایی که جامعه‌شناسان، سیاست‌مداران، اقتصاددانان، روان‌شناسان به طور جداگانه نتوانسته‌اند ببینند، با هم توانسته‌اند مشکل را حل کنند و مطالعات بین رشته‌ای صورت گرفته است. ولی من موافق نیستم، همه چیز را بین رشته‌ای ببینیم و کلیت این بدنه و هستی آن را مورد سؤال قرار بدهیم. اعتقاد دارم که جامعه‌شناسی در دنیای معاصر، مثل دنیای قدیم، زیست مستقل خود را حفظ می‌کند. اتفاقاً باید از این اجتناب کنیم که ناگهان در دام بحث‌هایی از این دست بیفتیم که مثلاً مطالعات فرهنگی آمده است جای جامعه‌شناسی را بگیرد، پس روا نیست. یا جامعه‌شناسی آمده است تا جای فلان علم را بگیرد، پس روا نیست. این علوم تاریخ، مدعیان و مناقشات خودشان را دارند. مطالعات بین رشته‌ای هم به کمک جامعه‌شناسی در رشته‌های دیگر در حال شکل‌گیری است و اتفاقاً بسیاری از آن‌ها خیلی قدرتمند شده‌اند؛ مثل مطالعات فرهنگی.

● با توجه تحولاتی که در قرن بیستم رخ داده‌اند، آیا می‌توان نظریه‌های اجتماعی جامعه‌شناسان کلاسیک را هم چنان جهان‌شمول دانست؟ به عبارت دیگر، آیا پوزیتیویسم جامعه‌شناختی (یعنی وحدت روش، جهان‌شمولی قوانین و نظریه‌ها و هم‌شکلی عمل‌ها) در دنیای امروز قابل دفاع است؟

– سؤال سختی است و پاسخ آن هم خیلی سخت. ما نوعی جامعه‌شناسی داریم که در مورد امور عام بحث می‌کند و به نوعی اثبات‌گرا و به دنبال نوعی همسانی جهان است، و نوع دیگری جامعه‌شناسی داریم که خاضع‌تر است و با موقعیت‌های متفاوت، صورت‌های متفاوتی را بازگو می‌کند. برای مثال، کسانی که به سنت وبری معتقد هستند، در ایران و همه جای دنیا در مورد جوامع خود شروع به بحث و بررسی می‌کنند تا به کشفیات و یافته‌های بیشتری برسند و در این راه تجربه‌های متفاوتی را کسب می‌کنند. این جاست که در واقع جامعه‌شناسی علمی جهانی است. اما در عین حال، جامعه‌شناسی علمی محلی و Local است. علمی جهانی است به خاطر تعلق به مفاهیم، معارف، مبادی و سنت‌های آن، و علمی محلی است چون موضوع آن و مناقشات و مباحث آن، موقعیت‌های اجتماعی متفاوت را مورد بحث قرار می‌دهد. در این جا سهم جامعه‌شناسان و متفکران بیشتر می‌شود تا بتوانند بین این دو عرصه توازن برقرار کنند. مثلاً در جامعه‌ی ایرانی در زمینه‌های جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی خانواده در ایران، جامعه‌شناسان ایرانی طبیعی است که بیشتر کار کرده‌اند، مدعیات بیشتری دارند و در این حوزه‌ها قوی‌ترند.

● آیا نظریه‌های عمومی در جامعه‌شناسی، مثل «نظریه‌ی نوسازی»^۱ برای درک و شناخت جامعه‌ی

ایرانی مفید و معتبر هستند یا جامعه‌ی ایرانی آن قدر منحصر به فرد^۲ است که تئوری‌های موجود برای شناخت آن مفید و یا حداقل کافی نیستند؟

- جامعه‌ی ایرانی این منحصر به فرد بودنش را از کجا آورده است؟

● با توجه به وقایع اجتماعی و شرایط اجتماعی خاصش...

- این دقیقاً مفهومی است که جامعه‌شناسی می‌گوید و جامعه‌شناس می‌تواند بگوید که موقعیت ایران منحصر به فرد است یا نه. این یک کشف جامعه‌شناسانه است در مورد جامعه‌ی ایرانی. جامعه‌شناس باید توضیح بدهد که این منحصر به فرد بودن جامعه‌ی ایرانی از کجا آمده است که برمی‌گردد به نظریه‌های نوسازی. اگر شما نظریه‌ی نوسازی را شناسید و تفاوت و موقعیت نوسازی ایران را و جدا شدن و تمایزش را تشخیص ندهید، نمی‌توانید نسخه‌ی جدیدی از نوسازی در بیاورید. برای فهم منحصر به فرد بودن جامعه‌ی ایرانی لازم است که ما داعیه‌ی دیگری در ادبیات جامعه‌شناسی به نام نوسازی ایرانی به لحاظ جامعه‌شناسی ارائه دهیم. این معنی ندارد که چون ما در موقعیتی استثنایی هستیم، پس جامعه‌شناسی لازم نیست. جامعه‌شناسی نسبت به جهان سوم نگاه نوسازی دارد و نگاه آن خطی است. جامعه‌شناسی دنیا باید بداند که روند نوسازی جامعه‌ی ایرانی به لحاظ جامعه‌شناسی چگونه است یا به چه معناست. کما این که در مورد نوسازی ژاپنی این اتفاق افتاد. جامعه‌شناسان جهانی و ژاپنی نوسازی جامعه ژاپنی را مطالعه کردند و آن را به عنوان یک نظریه و یا خرده‌نظریه در حوزه‌ی جامعه‌شناسی جهان سوم یا جامعه‌شناسی توسعه وارد کردند. بخشی از جامعه‌شناسی دنیا، می‌شود جامعه‌شناسی ایرانی.

● در حال حاضر دو روند متضاد در خصوص جامعه‌شناسی وجود دارد. از یک طرف، نظریه‌پردازانی مثل مارگارت آرچر از نظریه‌ی «جامعه‌شناسی برای یک دنیای واحد» سخن می‌گویند. به این معنی که بین‌المللی شدن حیات فرهنگی و اقتصادی، تصور ما را از جامعه زیر سؤال می‌برد و ما با واقعیت اجتماعی جدیدی تحت عنوان «جامعه‌ی جهانی» سروکار داریم. اگر ما در یک جهان واحد به سر می‌بریم، بنابراین به مجموعه‌ی جدیدی از نظریه‌های اجتماعی هم نیاز داریم. اما از طرف دیگر، عده‌ای از جامعه‌شناسان از جمله جامعه‌شناسان کشور ما، از ضرورت جامعه‌شناسی بومی یا محلی برای شناخت جامعه‌ی منحصر به فرد ایران سخن می‌گویند. به نظر شما، جامعه‌ی ما تا چه حد منحصر به فرد است و کدام یک از دو نوع جامعه‌شناسی فوق-یعنی جامعه‌شناسی جهان وطن و جامعه‌شناسی محلی-را مطلوب و ممکن می‌دانید؟

- جامعه‌شناسی، علم گفتمان‌های متکثر و سنت‌های متکثر است. در عین حال هم یکی از بحث‌ها و مناقشاتی که درون جامعه‌شناسی وجود دارد، همین بحث بومی‌گرایی و جهانی‌گرایی است. جامعه‌شناسی بدون این دو جامعه‌شناسی وجود ندارد. یک نگاه به جامعه‌ی ایرانی و جامعه‌شناسی و علم در ایران وجود دارد که محل تأمل است. به نظر من، ما در عصری نیستیم که به گونه‌ی دیگری بخواهیم بحث کنیم. آن‌هایی که چنین می‌کنند، به علم و به جامعه‌شناسی و جامعه‌ی مدرن اعتقاد ندارند و باور نمی‌کنند که جامعه‌ی مدرن قاعده و ساز و کار دارد.

ما در جامعه‌شناسی بحث جامعه‌شناسی جهانی و جامعه‌شناسی بومی را داریم. به این معنا که جامعه‌شناسی به عنوان علمی جهانی که اصول، گفتمان، نظریات و تجربه‌هایی دارد، قرار است که به جامعه‌ی ایرانی معطوف شود و جامعه‌ی ایرانی را مورد توجه قرار دهد. جامعه‌ی ایرانی مفاهیم خاص خودش را دارد و به نظر من در این جامعه نسبت به جوامع دیگر، خانواده و دین اهمیت بیشتری دارند. جامعه‌ی ایرانی مبتنی بر سه نهاد عمده و اساسی است: خانواده، دین و دولت. ترکیب‌های متفاوت این سه نهاد اجتماعی، ساز و کارهای اجتماعی ما را رقم می‌زنند. در جوامع دیگر، حوزه‌ی عمومی اهمیت بیشتری دارد؛ مثل نهاد آموزش و پرورش یا نهاد رسانه جمعی. این یعنی استفاده از جامعه‌شناسی در فهم جامعه‌ی ایرانی که نوعی جامعه‌شناسی ایرانی پدید آورده است که با جامعه‌شناسی جهانی هم تعارضی ندارد؛ چون از همان مبادی، اصول و





منطق استفاده می کنیم. ما از تجربه‌ی جامعه خودمان و یافته‌های جامعه‌شناسی شورمان، دانشی را به جامعه‌شناسی جهانی ارائه کرده‌ایم. این است که می‌توانیم بگوییم، جامعه‌شناسی جهانی، جامعه‌شناسی غربی نیست. همان اندازه جامعه‌شناسی جهانی مال من است که متعلق به غربی‌هاست. این بسیار متفاوت است با این که من جامعه‌شناسی جهانی را جامعه‌شناسی غربی، سکولار و ضد دین بدانم و به دنبال یک جامعه‌شناسی غیر غربی باشم. و بر آلمانی همان اندازه مال من است که مال آلمانی‌هاست. در این زمینه، تجربه‌ی خیلی جالبی دارم. وقتی به آلمان رفته بودم، دیدم بسیاری از دانشجویان آلمانی وبر و هابرماس را نمی‌شناسند، در صورتی که بیشتر دانشجویان من در ایران، هابرماس و وبر را می‌شناختند. آلمانی‌ها نمی‌توانند بگویند چرا از نظریات و فرضیات وبر استفاده می‌کنید. در آمریکا برای فهم جامعه‌شناسان بیشتر از نظریات وبر استفاده کرده‌اند. وبر پدیده‌ای جهانی است. جامعه‌شناسی پدیده‌ای جهانی است. من از این پدیده استفاده می‌کنم و بعد یافته‌ها و حاصل کارم را به جامعه‌شناسی جهانی تقدیم می‌دارم تا موجب تغییراتی در جامعه‌ی جهانی بشود.

نباید این گونه باشد که همه را جامعه‌ی بزرگی بگیریم و خودمان را به عنوان جامعه‌ای کوچک از آن جدا کنیم. نباید این گونه به علم و معرفت نگاه کرد. کسانی هم که در رشته‌ی پزشکی یا رشته‌های علوم و فنون مهندسی درس می‌دهند و درس می‌خوانند، اصلاً چنین تمایزی را قائل نمی‌شوند. به همان روشی که قلب را مثلاً در نیویورک جراحی می‌کنند، در هر جای دیگر دنیا جراحی می‌کنند. چگونه است که در جامعه‌شناسی ما به ممنوعیت برمی‌خوریم؟ علوم پزشکی و مهندسی را خالی از ارزش می‌دانیم، اما جامعه‌شناسی را دارای ارزش می‌پنداریم. به نظر من، در جامعه‌شناسی هم می‌توان یافته‌ها را منتقل کرد. جامعه‌شناسی پدیده‌ای جهانی است و من مشارکت خودم را در جامعه‌شناسی، مثل مشارکت همه‌ی جامعه‌شناسان می‌دانم. و جامعه‌شناسی همان طور که برای من مفید است، برای کشورهای اروپایی، آمریکایی و آمریکای جنوبی هم مؤثر واقع می‌شود.

● پس شما صرفاً علم را ارزشمند می‌دانید؟

- بله، و علم را نباید از علم بودنش و کارکردش انداخت.

● شما در تقسیم‌بندی نسل‌های جامعه‌شناسان ایرانی، به وجود چهار نسل متمایز قائل شده‌اید. اگر ممکن است قدری دقیق‌تر در مورد این تقسیم‌بندی و نقش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های حرفه‌ای این چهار نسل توضیح دهید.

- در کتاب «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی در ایران» که در سال ۱۳۸۰ نوشتم و کتاب سال هم بود، از سه نسل جامعه‌شناسان سخن گفتم. جامعه‌شناسان نسل اول به عنوان جامعه‌شناسان بنیان‌گذار، جامعه‌شناسان نسل دوم به عنوان توسعه‌دهندگان جامعه‌شناسی در عرض و اشاعه‌دهندگان جامعه‌شناسی، و جامعه‌شناسان نسل سوم به عنوان جامعه‌شناسان منتقد که در واقع جامعه‌شناسان دارای انتقاد به دو نسل گذشته‌اند. اعتقاد دارم که در این ۸-۷ سال گذشته، نسل دیگری از جامعه‌شناسان پدید آمده است؛ جامعه‌شناسان جوانی که در واقع داعیه‌ی عدالت و اصلاحات دارند و مناقشات بنیادی جامعه‌ی ایرانی عصر مدرن را جامعه‌شناسی می‌کنند. آن‌ها می‌کوشند، بین جامعه‌شناسی و اصلاحات و جامعه‌شناسی و عدالت تناسب ایجاد کنند.

در این طبقه‌بندی، معیار اول، معیار زمانی است؛ کسانی که از ۷۰ سال پیش شروع کرده‌اند تا کسانی که اخیراً مشغول کار شده‌اند. پس ما مسن‌ترین‌ها و جوان‌ترین‌ها را در چهار طبقه قرار داده‌ایم. دومین معیار، کار و فعالیتشان بوده است؛ کسانی که تلاش می‌کنند جامعه‌شناسی را مطرح کنند، رشته تأسیس کنند و درس بدهند، کسانی که در مورد جامعه‌شناسی کتاب و تحقیق نوشته‌اند و خواسته‌اند در مورد کلیت و مشروعیت جامعه‌شناسی مناقشه ایجاد کنند، و کسانی که کوشیده‌اند برای توسعه‌ی دموکراسی و عدالت از جامعه‌شناسی استفاده کنند.

معیار سومی که وجود دارد، بحث گروه سنی است. اولین گروه کسانی هستند که علاقه‌های

من وضعیت جامعه‌شناسی را در ایران خوب می‌دانم؛ برخلاف بسیاری که جامعه‌شناسی ایران را بحرانی یا تعطیل شده می‌دانند. به نظر من، حوزه‌ی با نشاطی است؛ هم از لحاظ روحی و هم از لحاظ احساسی رشته‌ی محبوبی است

مشترک، مفاهیم مشترک و داعیه‌های مشترک داشته‌اند. بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی ما بیشتر فرانسوی‌اند و از فرانسه و سنت پوزیتیویسم بیشتر متأثرند. دومین گروه، اشاعه‌دهندگان جامعه‌شناسی ما هستند که بیشتر از فضای نوسازی جامعه‌ی ایرانی، مرتبط با نوسازی و مقوله‌ی سازمان‌برنامه و... متأثرند. سومین گروه کسانی هستند که مرتبط با انقلاب و تحولات انقلاب‌اند و با هم گروه اجتماعی هم‌علاقه و هم‌سنخی را تشکیل داده‌اند و مشروعیت جامعه‌شناسی را مورد بحث قرار می‌دهند. یکی هم نسل چهارمی است، شامل کسانی که اصلاً در دوره‌ای با هم زندگی می‌کنند که ماجراهای نوسازی و اصلاحات برایشان اهمیت دارد و اصلاحات و عدالت را مهم می‌دانند و گروهی هم فکر، هم عقیده و دارای مسئله‌ی مشترک را تشکیل می‌دهند.

در دفاع از این نوع نگاه به جامعه‌شناسی باید بگویم، جامعه‌شناسی در ایران که من از آن حرف می‌زنم، تاریخ دارد؛ هویت، مسئله، مناقشه و کارکرد دارد. ۷۰ سال جامعه‌شناسی در ایران وجود داشته که چهار نسل جامعه‌شناس به جامعه تحویل داده است. این چهار نسل هر کدام داعیه‌هایی عمیق و اساسی دارند و به تجربه‌هایی تحت عنوان تجربه‌ی جامعه‌شناسانه دست زده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را زیر سؤال برد و در مورد پوچ بودنشان حرف زد. من با طرح چهار نسل، به نوعی به دفاع تاریخی از جامعه‌شناسی ایرانی پرداخته‌ام. به زعم من، جامعه‌شناسی دچار دگرذیبی و تغییر و تحول شده، به شرایط بهتری دست یافته، و از علم مربوط به مفاهیم و ضرورت تأسیس، به علم داعیه‌ی عدالت و دموکراسی رسیده و منتهی شده است. پس می‌بینید که جامعه‌شناسی دچار نوعی فریبه، توسعه و تعالی هم شده است. مثلاً آقای یحیی مهدوی، در کتاب «علم الاجتماع»، به تعریف علم، تعریف جامعه، تعریف روش‌ها، ضرورت‌ها و اهمیت جامعه‌شناسی می‌پردازد که در آن از پاتوق هم بحث می‌کنند. من هم کتابی دارم با عنوان «جامعه‌شناسی مدرنیته و پاتوق» که به بحث‌های تحولات خانواده، تحولات اجتماعی، دولت، نظام سیاسی، زنان، مسائل عمده و بحران‌های اجتماعی پرداخته‌ام. می‌بینید که این جامعه‌شناسی اصلاً قابل مقایسه با آن جامعه‌شناسی نیست، هر چند در ادامه همان جامعه‌شناسی است.

● درخصوص آموزش مفاهیم جامعه‌شناختی در ایران چه مشکلاتی وجود دارد؟ چه در محتوا و چه در روش و رهیافت.

- ببینید، مشکلی که ما اساساً در انتقال جامعه‌شناسی در ایران داشته‌ایم و برمی‌گردد به نگاه آموزشی و نقد آموزشی به جامعه‌شناس، این است که آموزش جامعه‌شناسی را سطح‌بندی نکرده‌ایم و لذا دچار مشکل شده‌ایم. مثلاً کتاب‌های علوم اجتماعی دبیرستان را با کتاب‌های دانشگاهی مقایسه کنید. می‌بینید گاهی هم تراز می‌شوند. این هم تراز به این معناست که یا ما دانش‌آموزان را با دانشجویان و آموزش و پرورش را با دانشگاه همسان گرفته‌ایم، یا این که اساساً دچار نوعی ابهام شده‌ایم. جامعه‌شناسی در آموزش و پرورش باید مقدمه‌ی بحث‌های دیگری باشد. من نمی‌گویم که ما در دبیرستان باید مطالب را ناقص ارائه بدهیم تا اگر دانش‌آموزان بخواهند بیشتر یاد بگیرند، ناچار شوند به دانشگاه بروند. نه این گونه نباید باشد. دوره‌ی آموزش متوسطه هم باید در خودش تمام شود. کسانی که دیگر دانشگاه نمی‌روند، باید بتوانند بحث‌هایی را در علوم اجتماعی بفهمند. این از بحث‌های معرفتی جداست.

ما باید در دو سطح بحث کنیم: آموزش علوم اجتماعی در سطح آموزش و پرورش برای ایجاد علاقه‌ی نظری و ادامه تحصیل در این رشته، و در سطح دوم، آموزش علوم اجتماعی به منظور کسب مهارت‌های اجتماعی برای زیست بهتر. این دو سطح آموزشی را باید از هم متمایز کنیم که نکرده‌ایم. اتفاقاً باید این دو سطح بحث را در یک کتاب ملاحظه کنیم. اگر این کار صورت بگیرد، دانش‌آموزان ما پس از اتمام دوره‌های آموزش و پرورش، اگر نخواهند به دانشگاه بیایند، می‌توانند از جامعه‌شناسی استفاده کنند و آن‌هایی که خواستند به دانشگاه بیایند، مقدمه‌ای را آموخته‌اند. در دانشگاه هم همین‌طور. کارشناسی باید مقدمه‌ی کارشناسی ارشد باشد، نه این که همه‌ی مطالب دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا در دوره‌ی کارشناسی ارائه شود.

جامعه‌شناسی را تقلیل دادن به مهندسی اجتماعی، نوعی تبدیل علم به تکنیک است. ما از علم انتظار داریم که هم کار فنی و تکنیکی بکند و هم دانش تولید کند

به نظر من در این رابطه در نظر گرفتن چند نکته اهمیت دارد: یکی تکیه بر بحث تمییز بین آموزش مفاهیم و آموزش مناقشه‌ها و بحث‌های نظری و انتزاعی که این‌ها سطوح متفاوت، ذهن متفاوت و تجربه‌های متفاوتی را می‌طلبند. دوم تمییز بین ارائه‌ی مهارت‌ها و ماهر کردن فرد برای زندگی کردن، و در عین حال مهارت‌های علمی و انتقادی.

سوم این که بالاخره وقتی ما می‌گوییم دیپلم، لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترا، یعنی آدم‌های متفاوت با سطوح متفاوتی از معرفت برای کارهای متفاوت. لازمه‌ی رعایت تفاوت‌های مذکور این است که در نظام اداری ما این سطح‌بندی وجود داشته باشد. یعنی ما کارهایی را برای مهارت‌های لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا متمایز کرده باشیم تا افرادی در سطح لیسانس در جامعه، کارها و مهارت‌هایی در سطح دکترا را انجام ندهند که بحث پیچیده‌ای است.

اشکال این است که ما هم چنان در جامعه‌شناسی از عدم شفافیت در ارائه مفاهیم و اصطلاحات این علم رنج می‌بریم؛ مفاهیمی چون: فرهنگ، جامعه، ساخت، ذهن، و کنشگر. جامعه‌شناسان بیش از این که به شفافیت این مفاهیم کمک کنند، بر ابهام و بغرنج شدن آن‌ها افزوده‌اند. در عرصه‌ی آموزش، ما باید برای شفاف کردن این مفاهیم و نه توافق در این مفاهیم همت کنیم. توافق امکان ندارد. در علم نمی‌توان به توافق رسید. ما باید به یک تعابیر حداقلی در سطوح متفاوت دست پیدا کنیم تا بعد در سطح دیگری بتوانیم بگوییم که فلان تعریف غلط بوده است و بتوانیم مناقشه تولید کنیم. نه این که از همان ابتدا به دانشجویان دانش آموز بگوییم که جامعه قابل تعریف نیست یا فرهنگ قابل تعریف نیست. در سال اول متوسطه باید تعاریف حداقلی از جامعه، فرهنگ و مفاهیم اساسی به دانش‌آموز ارائه داد تا براساس آن‌ها منابع و کتاب‌ها را بخواند و بتواند زندگی پیرامونی خود را توضیح دهد.

● وضعیت تولید علم یا نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- من وضعیت جامعه‌شناسی را در ایران خوب می‌دانم؛ برخلاف بسیاری که جامعه‌شناسی ایران را بحرانی یا تعطیل شده می‌دانند. به نظر من، حوزه‌ی بانشاطی است؛ هم از لحاظ روحی و هم از لحاظ احساسی رشته‌ی محبوبی است. بسیاری از کسانی که در رشته‌های دیگر هستند، غبطه‌ی وارد شدن به این رشته را می‌خورند. بسیاری از دانشجویان فوق‌لیسانس جامعه‌شناسی ما، از رشته‌های خوب دیگر غیر از علوم اجتماعی و از دانشگاه‌های خوب آمده‌اند و از سوی دیگر، هم در جهان و هم در ایران، جامعه‌شناسان بروکرات هستند و کارمند دولت. ولی ما جامعه‌شناسان خوبی داریم؛ حالا با سنت مارکسی، انتقادی، و بری یا دورکیمی و در هر دانشگاهی، استادان موفق و خوبی داریم، با سنت‌های متفاوت که در حال تربیت دانشجویان هستند. به همین دلیل، دانشجویان جدید ما خودشان را به عنوان یک نسل نشان می‌دهند؛ یعنی کسانی که به لحاظ جامعه‌شناسی داعیه‌ی عمده‌ی اجتماعی دارند و مدعی اصلاحات و عدالت هستند.

به این دلیل، من به جامعه‌شناسی ایران خوش بین هستم و برخلاف بعضی‌ها که معتقدند در مورد جامعه‌شناسی باید تجدیدنظر کرد، من می‌گویم، نباید تجدیدنظر اساسی کرد. ما باید به جامعه‌شناسی کمک کنیم و در موردش شبهات تولید کنیم. از یک طرف باید از جامعه‌شناسی حمایت مالی و سازمانی کرد، و از طرف دیگر باید به جامعه‌شناسان اجازه‌ی کار جامعه‌شناسی داد؛ نه این که جامعه‌شناسان را از کار جامعه‌شناسانه پرهیز داد. باید به آن‌ها در ارائه‌ی نقدهای اجتماعی کمک کرد.

● به نظر شما، انجام تحقیقات جامعه‌شناختی در ایران با چه موانع و دشواری‌هایی همراه است؟ راه برطرف کردن این موانع چیست؟

- مانعی درون خود جامعه‌شناسی وجود دارد؛ آن‌جا که سنت اداری، توسعه‌ای و آسیب‌شناسانه بر جامعه‌شناسی حاکم است، جامعه‌شناسی به جای این که به فهم مناقشات اساسی بپردازد، در جهت پاسخ به سفارش‌های کسانی که تشخیص‌های درستی در مورد مسائل اجتماعی ندارند، قرار می‌گیرد و نوعی نگاه اداری بر بسیاری از جامعه‌شناسان حاکم است.

جامعه‌شناسی اگر علم مطالعه‌ی مناقشه‌های عمده جامعه نباشد، اصلاً به درد نمی‌خورد. جامعه‌شناسی علم مناقشه‌دار، مناقشه‌ساز و مناقشه‌پرداز است. یکی از اصلی‌ترین مناقشه‌هایی که جامعه‌ی مدرن دارد، خود مدرنیته است

اشکال دیگر، غلبه‌ی رویکرد آسیب‌شناسانه است. یعنی، جامعه‌شناسان به جای این که فهم اجتماعی روشنی ارائه دهند، بیان آسیب‌های اجتماعی، آن هم آسیب‌های اجتماعی محدود به برنامه‌های توسعه و نظام سیاسی را دنبال می‌کنند. در یک زمان، همه‌ی جامعه‌شناسان به موضوع کودکان خیابانی علاقه‌مند می‌شوند. درست یا نادرست، آیا ما این همه کودکان خیابانی داریم؟ کودکان خیابانی مهم‌ترند یا نابرابری اجتماعی-اقتصادی؟ چگونه است که همه حاضرند روی موضوع کودکان خیابانی کار و تحقیق کنند، ولی حاضر نیستند روی نابرابری اقتصادی-اجتماعی مطالعه کنند؟ غلبه‌ی رویکرد اداری و آسیب‌شناسانه در درون جامعه‌شناسی به مسائل اجتماعی و همسانی آن با رویکرد سازمان برنامه‌ای، جامعه‌شناسی را با مشکل مواجه ساخته است.

مشکل دیگر، شیوه‌ی نگاه به مطالعات کمی و کیفی و تمیز بین آن‌هاست که جامعه‌شناسی را تا حد نوعی آمارپردازی اجتماعی و مهندسی اجتماعی که تعبیری ناروا از جامعه‌شناسی است، نزول داده است. جامعه‌شناسی دارای آمار است و مهندسی اجتماعی از آن برمی‌آید، اما جامعه‌شناسی، آمار اجتماعی نیست. تقلیل دادن آن به آمار اجتماعی و مهندسی اجتماعی، یعنی تعطیل شدن جامعه‌شناسی.

مشکل دیگر این است که جامعه‌ی ما برای انجام کارهایی که از جامعه‌شناسان انتظار می‌رود، جامعه‌شناس کافی ندارد. مجموعه‌ی جامعه‌شناسان ایرانی، بیشتر به مدیریت و سامان‌دهی خود جامعه‌شناسی مشغول‌اند، چون انجام کار خود جامعه‌شناسی، نیروی بسیار زیادی می‌طلبد. حضور جامعه‌شناسان در دانشکده‌ها، انجمن‌ها، کلاس‌ها، عرصه‌های تحقیق و تألیف و زندگی آکادمیک کار بزرگی است. ما هنوز به تربیت جامعه‌شناس در سطح بالا نیازمند هستیم. ما هنوز باید دوره‌ی دکترا را توسعه دهیم و استادان فارغ‌التحصیل خوب بیشتری بگیریم. هنگامی که گروهی بهتر و ممتازتر تربیت شد و فراغ‌بالی پیدا کرد، می‌تواند به کارهای اساسی‌تر بپردازد. الان ما عموماً درگیر کارهای ضروری جامعه هستیم و فرصت و توان کافی برای حوزه‌ی نقد نداریم. فرصت و توان کافی برای پرداختن به این حوزه‌ها را نداریم. آن قدر در سازمان بروکراتیک کار وجود دارد که تمام انرژی‌ها را می‌گیرد. پس باید دانشجویان بیشتری در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا، به طور متنوع تربیت کنیم؛ نه مثل خودمان در گرایش خاص از جامعه‌شناسی نظری، مثلاً فرانسوی. باید با رویکردهای مختلف در حوزه‌های گوناگون و با تخصص‌های متفاوت نیروی تربیت کنیم تا در دهه‌ی آینده، فعالیت‌های پربارتی را از این علم ببینیم.

● شما در خبرنامه‌ی انجمن جامعه‌شناسی، شماره‌ی ۲۵، اردیبهشت ۱۳۸۵ بیان داشته‌اید: «رویکرد علوم اجتماعی به سمت مهندسی اجتماعی در جامعه‌ی ایران، خطر و مانعی برای رشد علوم اجتماعی بوده است». چرا مهندسی اجتماعی را مانع و خطر می‌دانید؟

- جامعه‌شناسی را تقلیل دادن به مهندسی اجتماعی، نوعی تبدیل علم به تکنیک است. ما از علم انتظار داریم که هم کار فنی و تکنیکی بکند و هم دانش تولید کند. مثلاً علم پزشکی هم محقق تولید می‌کند هم جراح هم متخصص بیهوشی و آزمایشگاهی و هم داروساز و داروشناس. یعنی انواع معرفت را با هم دارد. جامعه‌شناسی هم، همه را با هم دارد. یکی از آن‌ها تکنسین اجتماعی است که می‌تواند، رابطه‌ی بین عناصر اجتماعی را در سازمان برنامه، در دولت، در دانشگاه، در وزارت‌خانه‌ها و... تنظیم کند. تقلیل جامعه‌شناسی به مهندسی اجتماعی، یعنی مرگ جامعه‌شناسی. البته مهندسی اجتماعی به معنی تربیت تکنسین‌های ماهر که توانایی ایجاد رابطه بین عناصر اجتماعی را پیدا کنند، وظیفه‌ی جامعه‌شناسی است، اما جامعه‌شناس، مهندس اجتماعی نیست. جامعه‌شناس کسی است که معرفت جامعه‌شناسی، دانش جامعه‌شناسی، تحول جامعه‌شناسی، و دفاع از جامعه‌ی جدید و ساز و کارهای تحولات جامعه‌ی جدید و فربه کردن و توسعه دادن جامعه‌شناسی را دنبال می‌کند.

● آیا جامعه‌شناسی در ایران توانسته است، مردم را با اندیشه‌ورزی نظام‌مند، عقلانی و قانونمند آشنا کند یا به آن‌ها عادت دهد؟



- جامعه‌شناسی در ایران هرگز چنین فرصتی را پیدا نکرده است. گروه‌های سیاسی یا آموزش و پرورش این فرصت را داشته‌اند، اما جامعه‌شناسی هیچ وقت مخاطب توده‌ای نداشته است و نباید هم داشته باشد. جامعه‌شناسی علم جدیدی است که تاکنون بیشتر در دانشگاه حضور داشته است. ولی اگر فرصت پیدا کند، در دهه‌ی آینده و با تربیت نیروی بیشتر، امکان پیدا می‌کند که به مسائل اساسی جامعه برسد. نیرویی که تاکنون جامعه‌شناسی تربیت کرده برای ادامه‌ی حیات خودش بوده است.

زمانی من مسئول دانشکده‌ای بودم که سه دوره‌ی فوق‌لیسانس داشت و یک دوره‌ی دکترا و هر چهار سال یک بار دانشجوی می‌گرفت. الان همان دانشکده، ۴۰۰ دانشجوی فوق‌لیسانس و دکترا دارد، با ۱۶-۱۷ رشته‌ی کارشناسی ارشد و شش رشته‌ی دکترا. طبیعی است که چنین رشدی، خراب شدن و حرام شدن آدمی مثل مرا، و دیگرانی را که با من کار می‌کرده‌اند، می‌طلبد. زیرا جمعیت کشور که به ناگهان ۳۰ برابر نشده است، اما در این حوزه کار و تلاش صورت گرفته است.

● پس طبق گفته‌ی شما، جامعه‌شناسی در ایران فرصت پیدا نکرده است که در حل مسائل اجتماعی رهنمودهای لازم برای سیاست‌گذاری را ارائه کند.

- همین‌طور است. این غربت جامعه‌شناسی در حوزه‌ی سیاسی، مدیریتی و دولت‌ی یکی از مشکلات جامعه‌شناسی در ایران است، در صورتی که جامعه‌شناسی انتقادی است که برای اصلاح آمده و اصلاح‌گرایانه است. متأسفانه، کسی این موضوع را نمی‌پذیرد.

● به نظر شما، برای جامعه‌ی ایرانی جامعه‌شناسی مطلوب چه ویژگی‌هایی دارد؟

- جامعه‌شناسی ایده‌آل علاوه بر توانایی طرح کلیت و تمامیت خودش، باید بتواند نقد اجتماعی را میسر سازد و فضای نقد اجتماعی را فراهم کند. آن‌جا که می‌گویم نقد، منظوم فضای تلطیف شده است. کسی که نقد می‌کند، فضا را برای عمل آماده می‌سازد. کسانی که اجازه‌ی ورود جامعه‌شناسی را به جامعه‌ی ایرانی نمی‌دهند، قصدشان بیشتر تخریب نظام است تا تصحیح نظام اجتماعی. من جامعه‌شناسی را علم تلطیف نظام اجتماعی می‌دانم که قدرت نقدش حائز اهمیت است. الان موقعیت ایده‌آل نیست.

کلیت جامعه‌شناسی در ایران وجود ندارد، چون فهم درستی از جامعه‌شناسی در ایران موجود نیست. به همین خاطر تربیت درست نیروی انسانی هم صورت نمی‌گیرد. پس کلیت و تمامیت جامعه‌شناسی در ایران شرط اول است برای دست‌یابی به شرط دوم جامعه‌شناسی که همان نقد باشد.

● به نظر شما، برای تحقق جامعه‌شناسی ایده‌آل، مجله‌ی رشد آموزش علوم اجتماعی به سهم خود چه باید بکند؟

- «رشد علوم اجتماعی» با یک سطح جمعیت بزرگی از محققان و مدرسان علوم اجتماعی در آموزش و پرورش روبه‌روست که می‌تواند به نوعی ارتباط بین سطوح متفاوت جامعه‌شناسان و جامعه‌شناسی را آسان کند. هم چنین می‌تواند، انتقال‌دهنده‌ی ایده‌های جدید جامعه‌شناسی به معلمان و استادان آموزش و پرورش باشد. به علاوه می‌تواند، در حوزه‌ی نقد به جامعه‌شناسی و نقد از جامعه‌شناسی فعالیت کند. منظوم از جامعه تنها نهاد آموزش و پرورش نیست، بلکه کلیت جامعه است و انتقال اطلاعات و ایجاد فضای ارتباط بین سطوح متفاوت نقد به جامعه‌شناسی و نقد از جامعه‌شناسی. اگر در این کارها موفق شود، می‌تواند مجله‌ای بسیار مفید باشد و معلمان ما را از مراجعه به منابع و مآخذ گوناگون بی‌نیاز سازد تا بتوانند هم چنان به روز باشند.

زیرنویس:

1. Modernization
2. Unique